



bookroom.ir

نظریه

سیاسی

ترنس بال

نرگس تاجیک نشاطیه

پراکسیس

یا مدیر الامور

bookroom.ir

bookroom.ir

نظریه سیاسی و پراکسیس

ترنس بال
زگس تاجیک نشاطیه

- ۷ | پیشگفتار
- ۹ | نویسندگان
- ۱۳ | مقدمه ویراستار

۲۷ | بخش اول: خاستگاه‌ها

- ۲۹ | درباره تاریخ نظریه و پراکسیس / نیکولاس لُکوویتز
- ۵۳ | مخلوقات یک روز: اندیشه و کنش در توسیدید / جی. پیتراپین
- ۱۰۱ | افلاطون و ارسطو: وحدت نظریه و عمل در برابر استقلال نظریه و عمل / ترنس بال

۱۲۱ | بخش دوم: تحولات

- ۱۲۳ | نظر کانت درباره نظریه و عمل / کارل راشک
- ۱۶۱ | نظریه و عمل در هگل و مارکس: گفت‌وگویی ناتمام / پیترفاس
- ۱۹۳ | وحدت نظریه و عمل: علم مارکس و نیچه / ادوارد آندرو

۲۲۵ | بخش سوم: تنگناها و مسیرهای جدید

- ۲۲۷ | هانا آرنست: ابهامات نظریه و عمل / ریچارد جی. برنشتاین
- ۲۵۵ | شورشی‌ها، آغازگرها و دلقک‌ها: سیاست به مثابه کنش / ریموند ال. نیکولز
- ۳۲۷ | چگونه مردم خود را تغییر می‌دهند: رابطه بین نظریه انتقادی و مخاطب آن / برایان فی

- ۳۸۱ | یادداشت‌ها
- ۴۳۳ | نمایه اشخاص
- ۴۳۵ | نمایه اصطلاحات

پیشگفتار

نُه مقاله‌ای که در اینجا ارائه می‌شود، به‌طور خاص برای این کتاب سفارش داده شده و نگاشته شده است. ما امیدوار بودیم که کار جمعی خود را به دکتر هانا آرنه به مناسبت هفتادمین سالروز تولدش هدیه کنیم. مرگ او در سن شصت‌ونهم سالگی، در سال ۱۹۷۵، این امید را برباد داد. اگرچه هیچ‌یک از ما به معنای رسمی دانشجوی او نبودیم، همگی از او آموخته‌ایم، حتی یا شاید به‌ویژه - وقتی با او اختلاف نظر داشتیم. و این‌گونه هست و باید هم باشد؛ زیرا فلسفه با اختلاف نظر رشد می‌کند. درست است که ما در نتیجه‌گیری‌هایمان اختلاف نظر داریم و روش‌های مان متفاوت است، اما همگی موافق‌ایم که پرسش‌های طرح‌شده او، پرسش‌هایی بجا بود. برخی از این پرسش‌ها دوباره در مقالات پیش رو مطرح خواهند شد.

در سفارش و گردآوری این مقالات، من بسیار رهین منت، به‌ویژه، نویسندگان آن هستم. این ادای احترامی به شکیبایی، پشتکار، و

خُلق خوش آنها است که هیچ کدام، با وجود تعویق‌ها و دلسردی‌ها که گویا همیشه همراه چنین کارهایی است، از کار جمعی ما کناره نگرفتند.

انتشار آثار علمی این روزها کاری جسورانه است. از انتشارات دانشگاه مینه‌سوتا به‌خاطر این جسارت سپاسگزارم. همچنین سپاسگزار همکارانم هستم، برای فراهم کردن محیطی که کار علمی در آن نه تنها امکان‌پذیر، بلکه لذت‌بخش بود و ممنون از دانشجویانم که حتی آن را لذت‌بخش‌تر ساختند. و در آخر از پسر جانانان تشکر می‌کنم که در تهیه نمایه کمک کرد.

ترنس بال

مینیاپولیس، ۱۲ آوریل ۱۹۷۷

نویسندگان

ادوارد اندرو دکترای خود را در رشته فلسفه سیاسی از مدرسه اقتصاد لندن دریافت کرد و اکنون استاد علوم سیاسی در دانشگاه تورنتو است. او نویسنده چندین مقاله درباره مارکسیسم و اندیشه مدرن است.

ترنس بال، ویراستار این مجموعه، دارای مدرک دکترای علوم سیاسی از دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، است که پس از ۲۹ سال تدریس در دانشگاه مینه‌سوتا، در ۱۹۹۸ به دانشگاه دولتی آریزونا رفت و اکنون استاد بازنشسته است. او نویسنده کتاب *نافرمانی مدنی و کجروی مدنی* است. مقالات، نقد و نظرات و ترجمه‌هایی از او در *فلسفه علوم اجتماعی*، *پولیتی*، *نقد و بررسی علوم سیاسی آمریکا*، *مجله آمریکایی علم سیاسی*، *نظریه سیاسی*، *نقد و بررسی سیاست*، و دیگر مجلات به چاپ رسیده است.

ریچارد جی. برنشتاین دارای مدرک دکترای فلسفه از دانشگاه ییل، استاد فلسفه کالج هاروارد است. از جمله کتاب‌های وی می‌توان به

دیدگاه‌هایی درباره پیرس، جان دیویی، پراکسیس و کنش، و بازسازی نظریه اجتماعی و سیاسی اشاره کرد.

جی. پیترا یوبن دکترای خود را در رشته علوم سیاسی از دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، دریافت کرد و در زمانی که به عنوان استادیار سیاست در دانشگاه کالیفرنیا، سانتاکروز، به تدریس مشغول بود، مقاله مخلوقات یک روز اندیشه و کنش در توسعه، قدرت و اجتماع (ویراسته فیلیپ گرین و سنفورد لوینسون)، و فلسفه و امور عمومی را به نگارش درآورد. او پس از بازنشستگی در مقام استاد پژوهشی علوم سیاسی در دانشگاه کنت، در سال ۲۰۱۸ از دنیا رفت.

برایان فی مدرک دکترای خود را در رشته فلسفه از دانشگاه آکسفورد دریافت کرد و اکنون استاد فلسفه در دانشگاه وسلین است. او هنگامی که استادیار فلسفه در این دانشگاه بود، مقاله چگونه مردم، خود را تغییر می‌دهند: رابطه بین نظریه انتقادی و مخاطب آن را به رشته تحریر درآورد. او نویسنده کتاب نظریه اجتماعی و عمل سیاسی است.

پیترفاس دارای دکترای فلسفه از دانشگاه هاروارد، از ۱۹۶۹ تا زمان بازنشستگی استاد فلسفه در دانشگاه میسوری، سنت لوئیس، بود. از جمله کتاب‌های او می‌توان به فلسفه اخلاق جوزیا رویس، نیچه: یک خودنگاره (ویراسته و ترجمه هنری شاپیرو)، و ترجمه جدیدی از پدیدارشناسی هگل (به همراه ای. وی. میلر) اشاره کرد.

نیکولاس لیکوویتز دکترای خود را در رشته فلسفه از دانشگاه فرایبورگ، سوئیس، دریافت کرد و در دانشگاه فرایبورگ، دانشگاه نوتردام و دانشگاه مونیخ به تدریس پرداخت. او مدتی رئیس دانشگاه مونیخ بود و از ۱۹۸۴ تاکنون ریاست انستیتو مرکزی مطالعات اروپای شرقی و مرکزی دانشگاه کاتولیک اشتات، باواریا، را بر عهده دارد. او مؤلف

کتاب‌هایی دربارهٔ مارکسیسم-لنینیسم، سردبیر مطالعاتی در اندیشهٔ شوروی، ویراستار مارکس و دنیای غرب، و نویسندهٔ کتاب نظریه و عمل: تاریخ یک مفهوم از ارسطو تا مارکس است.

ریموند ال. نیکلاس مدرک دکترای خود را در رشتهٔ سیاست از دانشگاه پرینستون دریافت کرد. او مؤلف کتاب خیانت و سنت: جولین بندا و سیاست فکری است و اثری دربارهٔ زبان نمادین به نام سیاست جدلی دارد. او در دانشگاه موناخ استرالیا به تدریس سیاست اشتغال دارد. کارل راشکه دارای دکترای فلسفه از دانشگاه هاروارد و استاد دانشگاه دنور در گروه فلسفه و مطالعات مذهب است. او نویسندهٔ کنش اخلاقی، خدا و تاریخ در اندیشهٔ امانوئل کانت و زوال ایدهٔ ترقی در فلسفهٔ غرب است. او مقالاتی در بوکنل ریویو، سالنامهٔ شوپنهاور، هاروارد تئولوژیکال ریویو، و دیگر مجلات منتشر کرده است.

مقدمه ویراستار

نظریه تماماً اتوبیوگرافی است. نیچه

این کلام قصار بجا است: نظریه، «ساختار قصدها» (۱) است که از قصدکننده جدا نیست؛ اندیشمندی که آفرینش او نظریه است. چیزی که همواره قصد می‌شود، این است که جهان را به شیوه‌ای جدید و از چشم‌اندازی متفاوت ببینیم. روی هم رفته، نظریه‌پردازی در اصل به معنای دیدن است؛ ابتدا به طور تحت‌اللفظی و بعدها به طور استعاری (مثلاً در «دیدن با چشم ذهن» افلاطون). (۲) بدین ترتیب نظریه‌پردازی، رابطه بین سوژه مشاهده‌گر و ابرژه بررسی است. خود این رابطه به شیوه‌های مختلف و از چشم‌اندازهای متفاوت بررسی شده است. تصورات از نظریه، عمل، و روابط متقابل مفهومی و عملی آنها مختلف و غالباً متباین بوده است. مجموع مقالات کتاب حاضر، حتی وقتی بر این اختلاف تأمل می‌کنند، اختلاف را بازتاب می‌دهند.

به رغم مقاله کلاسیک هورکهایمر (۳)، بیش از دو شیوه اندیشیدن درباره نظریه و رابطه آن با عمل وجود دارد. (۴) تمایزی که او بین نظریه سنتی و انتقادی می‌گذارد، و معتبر نیز هست، تنها یک شیوه در میان رویکردهای بسیاری است که هابرماس «امر مسئله‌انگیز نظریه. عمل» (۵) می‌نامد. برخی از دیگر شیوه‌ها و راه‌های کمتر شناخته شده را نویسندگان این کتاب بررسی می‌کنند.

اگرچه کتاب حاضر را چند نفر نوشته‌اند، اما هریک در کاری مشترک به دیگران در پیوند است. به یک معنا، ما به امری مشترک علاقمندیم: رابطه بین نظریه و عمل. اما در معنایی دیگر، و شاید عمیق‌تر، ما اصلاً به یک چیز علاقمند نیستیم؛ زیرا معانی مفاهیم نظریه و عمل در طول زمان تغییر کرده‌اند. اگر مقالات تک‌تک ما به تحلیل مفهومی (هرچند نه به معنای رقیق آنگلوآمریکن) می‌پردازد، کار جمعی ما به تاریخ مفهومی اختصاص دارد. (۶) در مجموع، مقالات ما بر صدق این سخن کی‌یرکگارد تأکید دارد که «مفاهیم، مانند افراد، سرگذشت خود را دارند، و درست مانند افراد، ناتوان از مقاومت در برابر ضربات زمان.» (۷)

این مضمون کی‌یرکگاردی در مقاله نیکولاس لُبکوویتز در بخش اول، سنجش و بررسی شده است. او استدلال می‌کند که امر مسئله‌انگیز نظریه. عمل امروزه «اساساً با دوران باستان متفاوت است.» (۸) لُبکوویتز در مقاله خود مفاهیم کلاسیک تئوریا و پراکسیس را شرح می‌دهد و تغییر و تحول بعدی آنها به مفاهیم علمی شده مدرن را که ما غالباً با آن آشنا هستیم، توصیف می‌کند. در ابتدا شیوه زندگی نظریه‌پرداز (زندگی نظریه‌پردازانه)^۱ در مقابل شیوه زندگی شهروند کنش‌گر (زندگی شهروندان)^۲ قرار داشت و هریک متمایز از دیگری، و

1 the bios theoretikos

2 the bios politikos

در اندازه خود خودبسنده بود. باوجوداین، این بدان معنا نیست که تئوریا و پراکسیس جدا و متمایز هستند؛ زیرا فعالیت نظریه پردازی و مشارکت سیاسی، هریک در اندازه خود، اشکالی از پراکسیس بودند. و پراکسیس عبارت بود از هر فعالیت مستقل؛ یعنی، فی نفسه کامل و نه وسیله ای برای رسیدن به هدف؛ بنابراین پراکسیس (انجام دادن) در مقابل پوئیسس^۱ (ساختن یا تولید کردن) قرار داشت، و پوئیسس عبارت بود از هر فعالیتی که برای نیل به هدف مشخص و جداگانه انجام می شود؛ به طور خلاصه، پوئیسس ابزاری است (اینکه وسوسه شده، بگوییم «عملی»، خود نشانه ای از فاصله ما با یونانیان است)، یا، به تعبیر وبری^۲، «عقلانی معطوف به هدف» (۹). تصورات مدرن از نظریه و عمل از جمله برجسته ترین آنها تصور مارکسیستی. معمولاً تمایز بین انجام دادن و ساختن را خلط می کنند. در روایت علمی شده، رابطه بین نظریه و عمل ابزاری تلقی می شود؛ نظریه با عمل ارتباط دارد، همان گونه که طرح و نقشه با تولید (محصول) در پیوند است. امروزه، نظریه ها را در علوم طبیعی و اجتماعی با «بازده»، «حاصل»، یا «پرباری» آنها داوری می کنند. نظریه، تنها تا جایی خوب حتی درست خوانده می شود که ثمراتی تولید کند. (۱۰) و از آنجا که نظریه های سیاسی سنتی یا هنجاری، ثمرات کمی تولید کرده اند، اگر اصلاً تولید کرده باشند، از نظر نظریه های تبیینی و ابزاری مدرن رفتار اجتماعی و سیاسی، قطعاً ناقص یا روی هم رفته نازل تلقی می شوند. (۱۱) لبکوویتز مقاله خود را همان گونه که فی به نوبه خود این کتاب را به پایان می رساند. با انتقاد از پیش فرض ها و دلالت های این تصور ابزارگرایانه از نظریه و عمل خاتمه می دهد.

درحالی که لبکوویتز تفاوت های بین تصورات مدرن از نظریه و عمل را بررسی می کند، در مقاله جی. پیترایوبن و خود من، ابهامات و تنش های

1 poiesis

2 zweckrational

درون سنت کلاسیک طرح می‌شود. ایوبن، توسیدید را چهره‌ای محوری در گذار از سنت پیشافلسفی. پیشاسقراطی «اندیشه و کردار»، به تصور تأملی یا فلسفی. سقراطی «نظریه و عمل» می‌داند. در اولی، کردار یا کنش، معنا و مفهوم کامل خود را با سخن گفتن درباره آن کردار و تأمل کردن بر آن به دست می‌آورد. در یک سطح، تاریخ توسیدید سخن گفتن و تأمل کردن درباره کردارها و بدکرداری‌های بزرگ است. اما در سطحی دیگر، تبیین نظری و بی‌طرفانه بلاهت و خطای انسان است، و چنان توصیف می‌کند که گویی مورخ چشمی الهی برای دیدن وقایع داشته است. توسیدید هم راوی است و هم نظریه پرداز؛ یا، به بیان دقیق‌تر، نه این است و نه آن؛ زیرا در گذار بین دو سنت، به بیان ایوبن، توسیدید «عمدتاً بیرون از سنت اول است، اما هنوز جزئی از بازسازی فلسفی نیست» که میراث سقراط است. (۱۲)

من در مقاله‌ام در این مجموعه، بر تنشی متفاوت تأکید می‌کنم: تنش بین تصور افلاطون و تصور ارسطو از نظریه سیاسی. من با این دیدگاه مدرن عموماً پذیرفته شده (اما گمراه‌کننده) آغاز کرده‌ام که افلاطون نظریه پرداز «محض» است و ارسطو نظریه پرداز «عملی». انحراف اساسی این دیدگاه را با توجه به تصور متفاوت این دو نفر از تئوریا و پراکسیس، و نظرات مختلف آنها درباره نقش واقعی نظریه پرداز بهتر می‌توان آشکار کرد. من با لیکوویتز موافقم که نه افلاطون و نه ارسطو، نظریه و عمل را کاملاً جدا و متمایز از هم نمی‌دانسته‌اند؛ در واقع، نظریه پردازی نوع خاصی از پراکسیس است. در حقیقت دو نوع پراکسیس وجود دارد: نظری و سیاسی. و من با لیکوویتز هم‌نظرم که، دست‌کم از نظر ارسطو، پراکسیس نظری و پراکسیس عملی، دو شیوه زندگی کاملاً متفاوت و متمایز است. با وجود این، آنها ارزش یکسان ندارند؛ چون، به زعم ارسطو، پراکسیس سیاسی فعالیت کاملاً مستقل و خودبسنده نیست؛ بنابراین، طبق نتیجه‌گیری ارسطو پراکسیس سیاسی، نوع نازل پراکسیس است؛

اگر در واقع اصلاً پراکسیس محسوب شود. با این حساب، پراکسیس سیاسی، نزد ارسطو پویسیس سیاسی است: بذر خلط‌های پسین را خود ارسطو می‌کارد. در هر حال، ارسطو نتیجه می‌گیرد که نظریه و پراکسیس (سیاسی) حوزه‌های فعالیت مستقل هستند، و به علاوه، از آنجا که نظریه‌پردازی، فعالیت بی‌طرفانه‌تر، پویاتر و خودبسنده‌تر است، زندگی نظریه‌پردازانه، شیوه زندگی ارجح است. از نظر ارسطو نظریه‌پرداز بماهو نظریه‌پرداز باید با مسائل و دغدغه‌های سیاسی بیگانه باشد. وارستگی نظریه‌پرداز از زندگی سیاسی، آرمانی است که باید به دنبال آن بود، هرچند همیشه حاصل نمی‌شود. این امر برای افلاطون کاملاً به گونه‌ای دیگر است: زندگی نظریه‌پردازانه^۱ تنها هنگامی واقعاً زندگی نظریه‌پردازانه است که درون پولیس و از طریق آن، یا به طور دقیق‌تر، دولت شهر به خوبی سامان یافته^۲ ترسیم شده در جمهور باشد. ساختار پولیس باید با ساختار روح (پسوخته)^۳ نظریه‌پرداز منطبق باشد. افلاطون نمی‌گوید که فیلسوف باید شاه باشد، بلکه می‌گوید که فیلسوف باید شاه باشد، اگر قرار است به معنای واقعی کلمه فیلسوف باشد. برخلاف ارسطو، افلاطون بر این باور است که زندگی نظریه‌پردازانه نمی‌تواند در تنهایی، در انزوای مطلق، زیست شود؛ این زندگی را باید در پولیس و از طریق پولیس به خوبی سامان یافته زیست. در این معناست که ارسطو را باید نظریه‌پرداز «محض‌تر»، و افلاطون را نظریه‌پرداز «عملی» تر خواند.

مقالات بخش دوم، نظر ما را از یونان به آلمان جلب می‌کند. به ویژه، با کانت است که امر مسئله‌انگیز نظریه عمل دوباره مطرح می‌شود و به شیوه‌ای تازه بدان توجه می‌شود. تمایز

1 bios theoretikos

2 psyche

هستی‌شناسانه کانت بین ذات معقول^۱ و پدیدار^۲، تمایز او بین فلسفه «عملی» و «نظری» را به بار آورده است. فلسفه عملی به حوزه مختار (غیرعلی) ذات معقول می‌پردازد، فلسفه نظری به حوزه علی پدیدار؛ نظریه سیاسی و اخلاق به اولی تعلق دارد، علوم طبیعی به دومی. از آنجاکه شکاف بین ذات معقول و پدیدار، شکاف هستی‌شناسانه پل‌نازدنی است، به نظر می‌رسد، بین نظریه و عمل نیز شکاف وجود دارد. و از آنجاکه انسان موجودی هم «عملی» و هم «نظری» است، درون خود تقسیم، و از خود جدا می‌شود. ناقدان کانت معتقدند که او انسان را کامل کشف کرده بود، اما موجودی از درون تکه‌تکه شده برجا گذاشت. برگرداندن انسان به سر جای اول برای کامل کردن دوباره او، توسط هگل به عنوان کار فلسفی اولیه‌اش در نظر گرفته شد. (۱۳) این کار به مارکس سپرده شد تا استدلال کند که وظیفه مذکور، نه وظیفه‌ای فلسفی، بلکه وظیفه‌ای عملی (عملی در معنای کاملاً غیرکانتی) است. در مقابل ناقدان کانت، کارل راشکه استدلال می‌کند که فلسفه نقادانه کانت هیچ گونه شکاف پل‌نازدنی بین نظریه و عمل برجا نمی‌گذارد. اینکه کانت خود چنین پلی ایجاد نکرد، بدین معنا نیست که او باور داشت انجام آن از پیش غیرممکن است. اینکه چگونه او می‌توانسته است چنین کاری به طریقی سازگار با تصور دیالکتیکی خود مارکس از وحدت نظریه و عمل، انجام دهد، در بازسازی (و شاید بتوان گفت، نوسازی) کانت توسط راشکه نشان داده می‌شود.

اگر در تاریخ امر مسئله‌ساز نظریه، عمل، کانت از یک نقطه عطف حکایت دارد، هگل و مارکس بیانگر گسلی بزرگ هستند. هگل و مارکس، علی‌رغم دیگر تفاوت‌های اساسی و عمیق‌شان در مخالفت

1 noumen

2 phenomen

با چیزی که فرمالیسم غیردیالکتیکی و غیرتاریخی کانت تلقی می‌کنند، هم عقیده‌اند. آنها معتقدند که پیوند بین نظریه و عمل را باید دیالکتیکی و تکوینی دید؛ به عبارتی، نظریه و عمل، مفاهیم انتزاعی نیستند، بلکه در رابطه با هم همچون قطب‌هایی در وحدتی دیالکتیکی عمل می‌کنند. یقیناً، مارکس هگل را به سازگاری نظریه و عمل صرفاً به صورت انتزاعی، و نه عینی، متهم می‌کرد. (۱۴) اما نباید به انتقادات مارکس، هرچند بنیادی و مهم هستند، اجازه داد که دین او به هگل را پنهان کنند، به ویژه همان‌گونه که پیترفاس استدلال می‌کند. دین او به تصویری که هگل از رهایی انسان داشت.. با وجود این، نه نتیجه‌گیری مارکس و نه هگل درست نبود که رهایی انسان از طریق فعالیت‌های «طبقه جهانی»^۱ از نظر هگل دستگاه اداری، و از نظر مارکس کارگران- محقق می‌شود. فاس معتقد است که اعطای کل مسئولیت عمل انقلابی به کارگران توسط مارکس، صرفاً رابطه بین نظریه و عمل را دوباره مبهم می‌کند. اما دیگر آسیب وارد شده است؛ هرچه هست آشفتگی اخلاقی و سیاسی است. فاس مقاله کمابیش بدبینانه خود را با دعوت به آغازی دوباره، پایان می‌دهد. فاس در اندازه خود در کامل کردن گفتگوی بین هگل و مارکس سهم دارد؛ «گفتگویی ... که تا امروز اساساً ناتمام مانده است.» (۱۵)

درمقابل، گفتگو بین مارکس و نیچه به سختی می‌تواند آغاز شود، چه رسد به اینکه تمام شود؛ زیرا چه زمینه مشترکی می‌تواند احتمالاً بین مارکس خردگرای انقلابی برابری طلب و نیچه غیرخردگرای غیرانقلابی نخبه‌گرا وجود داشته باشد؟ تنها این: هر دو، همان‌گونه که ادوارد آندرو استدلال می‌کند، بر یک دیدگاه ابزارگرا یا علم‌گرای نظریه و عمل صحه می‌گذارند. بر اساس این دیدگاه، نظریه به خودی خود نه

1 universal class:

طبقه‌ای که نفع آن با نیازهای کل جامعه و بلکه کل بشریت منطبق است. [م]

درست و نه غلط است، بلکه متناسب با تحقق اهداف عملی، مفید یا بی‌فایده، بسنده یا نابسنده، و مطلوب یا نامطلوب است. همان‌گونه که پودینگ را با خوردن امتحان می‌کنند، نظریه را در عمل می‌سنجند. پراکسیس اجتماعی و سیاسی در خدمت آزمودن و بنابراین اثبات یا ابطال نظریه است. باوجوداین، چیزی که آزموده می‌شود، درستی نظریه نیست، بلکه قابل‌عمل بودن آن است؛ و جسارت یا «اراده» عمل‌کننده‌ای که واقعیت سیاسی را از نو شکل می‌دهد و دوباره می‌سازد. گفتن اینکه مارکس و نیچه در این تصور ابزارگرایی از نظریه و عمل شریک‌اند، انکار آن نیست که تفاوت‌های آنها واقعی و عمیق است؛ این امر صرفاً تأکیدی بر حضور غالب دیدگاه ابزارگرایی از نظریه و عمل است؛ بنابراین، مقاله آندرو تأیید و ارائه شاهی مضاعف برای ادعای لبکوویتز است که تصور مدرن از نظریه و عمل را تصویری علم‌گرایانه می‌داند. و از این رو، آلمان مارکس و نیچه سال‌های روشن دور از یونانِ توسیدید، افلاطون و ارسطو است.

آیا هنوز ممکن نیست این فاصله بزرگ پل زده شود؟ یا به تعبیر هگلی، آیا ممکن است این اختلاف‌ها هم‌زمان حفظ شود و از آنها گذر شود؟ مقالات بخش سوم دربردارنده بررسی‌های انتقادی تلاش‌های اخیر برای یافتن نظم‌ی از دلِ آشفتگی آشکار اخلاقی، سیاسی و مفهومی است. سردرگمی ما تا اندازه بسیاری از امری سرچشمه می‌گیرد که لبکوویتز علمی کردن نظریه و عمل می‌نامد، و شاید بهترین نمونه آن علوم اجتماعی و رفتاری باشد.

هانا آرنت، که این کتاب به یاد او تقدیم شده است، تلاش می‌کرد نظم‌ی از دلِ این آشفتگی بیابد. مقاله ریچارد برنشتاین هم ادای احترام و هم انتقاد به این تلاش است. آرنت با بازگشت به معنای فراموش‌شده مفهومی مانند کنش (پراکسیس) و کشف

آن آغاز می‌کند، و سپس آن را از دیگر مفاهیم مانند زحمت^۱ و کار^۲ متمایز می‌سازد. (۱۶) سردرگمی‌های مدرن ما از نوع سردرگمی‌های مفهومی است که کمابیش از ناکامی ما در ایجاد تمایزات محوری ریشه می‌گیرد. همان‌گونه که واژگان ما تحلیل می‌رود، جهان ما نیز تحلیل می‌رود. و آرنست خاطر نشان می‌کند که واژگان تحلیل‌رفته ما همچنان ابزاری کاملاً مناسب برای توصیف جهانی است که به خاطر غیبت تقریبی کنش یا پراکسیس تحلیل‌رفته است. به یک معنا، زندگی وقف کنش برای آرنست چیزی از نوع زندگی نظورزانه برای ارسطو است. خود محرک، خود بسنده، و خود توجیه‌کننده. تصور پیشا فلسفی. پیشا سقراطی آرنست از اولویت کنش، نظریه را به نقشی ثانویه تنزل می‌دهد. وظیفه نظریه پرداز، وظیفه‌ای هرمنوتیکی است؛ یعنی تفسیر کردن، روشن کردن، و تشخیص دادن معنای کنش؛ زیرا از آنجاکه کنش طبیعتاً بی‌پایان است، ممکن است معنای آن برای خود کنشگر مشخص نباشد. نظریه پرداز آرنست مانند فیلسوف هگل. بر معنای کنش تأمل می‌کند و تنها با گذشته‌نگری آن را می‌یابد: «کنش خود را تنها برای زاوی، یعنی برای نگاه گذشته‌نگر مورخ، به طور کامل آشکار می‌کند...» (۱۷). از نظر آرنست، همان‌گونه که توسیدید بر این نظر بود (بنگرید به مقاله ایوبن)، وظیفه نظریه پرداز تاریخی است؛ به عبارتی وظیفه او یادآوری، کشف، تکمیل و معنابخشی کردارهای انسان است.

اما از آنجاکه، بر اساس نتیجه‌گیری آرنست، حوزه کنش عملاً از جهان مدرن حذف شده است، نظریه پرداز ضرورتاً به دیرینه‌شناس تبدیل می‌شود و گذشته دور را بازسازی می‌کند تا در حال حاضر میزان ازدست‌دادن آن را یادآوری کند. از همه مهم‌تر اینکه، ما همه

1 labor

2 work

ظرفیت عمل آزاد، یعنی عمل سیاسی را داریم؛ اما آن را از دست داده‌ایم. (۱۸) همان‌گونه که برنشتاین اشاره می‌کند، یکی از موضوعات فکری پیوسته آرنست این است که کنش جای خود را به رفتار داده است؛ یعنی نوعی فعالیت قاعده‌مند و معمول که دقیقاً برای تحلیل اجتماعی علمی مناسب است؛ زیرا «قاعده‌های رفتاری» را به نمایش می‌گذارد. کنش، آزاد بودن، و اساساً پیش‌بینی‌ناپذیر بودن، توسط نظریه پرداز سیاسی مطالعه می‌شود؛ اما رفتار، محدود بودن و پیش‌بینی‌پذیر بودن، موضوع مطالعه دانشمند اجتماعی است. اگر نظریه سیاسی مرده است، به این دلیل است که سیاست مرده است. نظریه سیاسی صرفاً در جهانی رشد می‌کند که در آن کنش پراکسیس سیاسی ممکن است. احیا و بازیابی یکی، به احیا و بازیابی دیگری بستگی دارد. پراکسیس سیاسی شاید در حالت کسوف یا افول باشد؛ اما هرگز نمی‌توان قاطعانه گفت که پراکسیس سیاسی برای همیشه محو شده است؛ زیرا، با توجه به فهم آرنست از کنش به عنوان دربردارنده آغازهای نو، هرگز نمی‌توان امکان ظهور پراکسیس در اشکال جدید را منتفی دانست. حتی در جامعه توده‌ای مدرن آنتی‌تراجتماع سیاسی. امکان عمل سیاسی به طور کامل از بین نرفته است. برای مثال، در جنبش‌های مقاومت در جنگ جهانی دوم، در جنبش حقوق مدنی اولیه در جنوب آمریکا، و در مراحل اولیه مقاومت علیه جنگ ویتنام، وضع از این قرار است. (۱۹) در دیدگاه آرنست، اینها همچنان استثناهایی عالی بر قاعده بسیار بد هستند. اینکه آیا استثنا تبدیل به قاعده خواهد شد، و قاعده تبدیل به استثنا، بر ما روشن نیست؛ آینده پایانش روشن نیست و نمی‌توان آن را پیش‌گویی کرد.

ریموند نیکولز، مانند آرنست، به «سیاست به مثابه کنش» می‌اندیشد؛ اما، مانند برنشتاین، از آرنست به خاطر ترسیم دقیق برخی تمایزها (مثلاً وقتی قاطعانه کنش را از زحمت و کار متمایز می‌کند) و عدم

ترسیم تمایزات دیگر انتقاد می‌کند. نیکولز اظهار می‌دارد که دیدگاه آرنت درباره کنش به عنوان امری پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌پایان، شباهت گیج‌کننده‌ای با شکل‌های نازل و بدلی کنش دارد که هیپی‌های مدرن، ییپی‌ها،^۱ و ضدفرقه‌گرایان گوناگون از آنها هواداری می‌کردند. او استدلال می‌کند که اگر کنش قرار است معنا داشته باشد، باید حدودی داشته باشد؛ و حدود را سنت‌هایی تعیین می‌کنند که فضایی زمینه‌ای و مفهومی در اختیار قرار می‌دهند، صحنه‌ای^۲ که بر روی آن عمل می‌کنند. عمل کردن بدون صحنه، بدون حدود تعریف‌شده توسط زبان مشترک و سنت، اصلاً عمل نیست؛ بازی کردن نقش یک دلچک است. «شورش» مدرن که «کنش» او سراسر صدا و خشم است، الگوی نخستینش^۳ هیچ گونه دلالتی بر دلچک ندارد. شورش واقعی ممکن است الگوی نخستینش به طور کامل در تلخک^۴، ابله، یا لوده دوران درباری باشد. درحالی‌که رفتار دلچک صرفاً سوءرفتار است، رفتار تلخک کنش از نوع کاملاً سیاسی است. نیکولز استدلال می‌کند که درواقع رفتار تلخک است که امروزه «الگوی شورش شده است؛ شکلی از فعالیت خلاقانه (کنش)، با نگاه به جمع و انجام در جمع، که به مرجعیت جمع اشاره دارد.» (۲۰) تا آنجا که وضعیت انسان، کم‌دی انسانی است، به روشن کردن کم‌دی وار زوایای تاریک آن نیاز داریم.

1 Yippies:

ییپی بروزن هیپی، مخفف «حزب بین‌المللی جوانان» است که گروهی از هیپی‌های فعال سیاسی رادیکال بودند. [م]

2 stage

3 prototype

4 harlequin:

«هارلکن» که در اینجا به دلیل نزدیکی به شخصیت «تلخک»، نام آن را در ترجمه فارسی تغییر داده‌ام، یکی از شخصیت‌ها در کم‌دی دلارته (نوعی نمایش روح‌وحشی ایتالیایی در قرن پانزدهم) است که با لباسی رنگی، عصایی در دست، کلاهی بر سر، نیم‌نقاب سیاه بر صورت، حرکاتی آکروباتیک و شیطنت‌آمیز، نقش پیشکار را بازی می‌کند. [م]

در مقاله پایانی این کتاب، پرسش برایان فی اگران را به زبان آرنتی ترجمه کنم. این است که چگونه ممکن است رفتار محدود و خودویرانگر، جای خود را به کنش آزاد دهد؟ فی این پاسخ رفتارگرایان را که انسان‌ها ممکن است مجبور شوند که آزاد باشند، رد می‌کند. نظریه‌های ابزارگرای تغییر اجتماعی و اصلاح رفتاری، که در مالکیت «متخصصان» است، معمولاً برای اعمال کنترل و اجبار (مثلاً در موردی افراطی، در [رمان / فیلم] *پرتقال کوکی*) استفاده می‌شوند. مجبور به آزادبودن توسط یک متخصص، تقریباً تناقض در واژگان است. فی می‌پرسد: پس چگونه ممکن است مردم خود را تغییر دهند؟ در مقابل تصور ابزارگرایانه از نظریه و عمل، فی الگوی «آموزشی» خود را ترسیم می‌کند. (۲۱) این الگو که در نظریه انتقادی ریشه دارد، «براین ایده استوار است که تغییر فهم بنیادی مردم از خودشان و جهانشان، نخستین گام در تغییر ریشه‌ای الگوهای تعامل خودویرانگر آنها است که روابط اجتماعی آنها را توصیف می‌کند.» (۲۲) اما این کار به مراتب دشوارتر است؛ زیرا بدفهمی نظام‌مند از خود، در ساختارها و عملکردهای اجتماعی عینی (مثلاً تبلیغات)، که دست‌کم برخی از مردم به حفظ آن علاقه دارند، تثبیت شده است. فی می‌پرسد که چگونه فهم مردم از خود، جز از طریق تغییر این ساختارها، تغییر می‌کند؟ و از آنجا که در برابر این تغییرات، حتی کسانی که نظریه را آزادکردن معنا می‌کنند، مقاومت خواهند کرد، آیا می‌توان مقاومت آنها را به شیوه‌هایی سازگار با الگوی آموزشی درهم شکست؛ یعنی، به شیوه‌هایی که آموزشی باشد تا اجبارآمیز و کنترلی؟ فی این نظر ابزارگرایانه را که باید با ابزار خشونت‌آمیز و اجبارآمیز به جامعه غیراجبارآمیز و غیرخشونت‌آمیز دست یافت، رد می‌کند. اما او این ادعای ایده‌آلیستی را نیز رد می‌کند که ساختارها و عملکردهای اجتماعی، معلول ایده‌ها هستند (نه برعکس) و صرفاً از طریق تغییر ایده‌های انسان تغییر می‌کنند. از نظر ایده‌آلیست‌ها هیچ

گونه مسئله مقاومت ساختاری وجود ندارد؛ زیرا در اساس هیچ گونه درکی از دترمینیسم ساختاری ندارند که با آن آغاز کنند. فی واقعیت دترمینیسم ساختاری را، البته، بدون اتخاذ راه حل ابزارگرایانه برای مسئله مقاومت می‌پذیرد. فی به دنبال حد وسطی در بین این افراط و تفریط‌ها، مانند دیگر نویسندگان این مجموعه، نشان می‌دهد که چگونه نظریه و نظریه‌پرداز می‌تواند پرتویی بر این دوران تاریک بیفکند.

bookroom.ir

رابطه بین نظریه و عمل در روایت معاصر، رابطه ای ایزداری تلقی
 می شود. امروزه نظریه ها را در علوم طبیعی و اجتماعی با هم
 آنها قضاوت می کنند و نظریه صرفاً تا جایی خوب یا حتی درست
 خوانده می شود که فزاینده تولید کند. اما تصورات از نظریه و
 عمل و روابط متقابل مفهومی و عملی آنها در طول تاریخ،
 مختلف و حتی متباین بوده است. افلاطون و ارسطو نظریه و
 عمل را کاملاً متمایز از یکدیگر نمی دانند. در نظر آنها
 نظریه پر دلزی نوع خاصی از پراکسیس است. کانت با تمایز
 هستی شناسانه میان ذات معقول و پدیدار، بین فلسفه
 «عملی» و «نظری» تفکیک می گذارد. به نظر هگل و مارکس
 نظریه و عمل، ماهیت اجتماعی نیستند بلکه در رابطه با هم در
 وحدتی دیالکتیکی عمل می کنند. در نگاه آرنست در جهان مدرن
 حوزه کنش عملاً حذف و نظریه پردازان صرفاً به دیرینه شناس
 تبدیل شده و گذشته دور را بازسازی می کند تا در حال حاضر
 میزان از دست دادن آن را یادآوری کند. به نظر او نظریه سیاسی
 صرفاً در جهانی رشد می کند که در آن کنش ممکن است و احیا و
 باز یابی یکی به احیا و باز یابی دیگری بستگی دارد. کتاب حاضر
 با پرداختن به تاریخ نظریه و عمل و تغییر نسبت آنها در طول
 تاریخ نشان می دهد که چگونه نظریه و نظریه پرداز می تواند با
 نقد ابزار گرایی دوران مدرن، «سیاست به مثابه کنش» را احیا کند.

ISBN9786226700122

